

این مقامات ره حیرانی است
یا مگر دیوان سرگردانی است

منطق الطیر

مقدمه

نگاهی به زندگی نامه عطار

فریدالدین ابوحامد محمد بن ابراهیم بن اسحاق عطار کدکنی نیشابوری در سال ۵۳۷ در کدکن که مرکز «جلگه (یا ولایت) رُخ است و رُخ در ربیع شاماتِ نیشابور قرار دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۷: نوزده، همچنین در مورد ربیع‌های چهارگانه و ولایت‌های دوازده‌گانه نیشابور قدیم ر. ک. به: حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۱۶-۲۱۴) متولد شد و به قولی در سال ۶۱۸ و به سخنی درست‌تر ۶۲۷ به شهادت رسید یا وفات یافت و در منطقه شادیاخ نیشابور مدفون شد. از زندگی و استادان و مشایخ و مریدان وی اطلاعات زیادی در دست نیست. مرحوم فروزانفر معنویت وی را مکتسب از بوسعید می‌داند (۱۳۸۸: ۳۶) و سعید نفیسی با اشاره به این‌که عطار اویسی است و شیخی ندارد از قول دیگران، سلسله مشایخی را از عطار تا ابوسعید نقل می‌کند (۱۳۴۳: ۱۹۱) و استاد شفعی کدکنی به تفصیل این نکته را بررسی می‌نماید و این سلسله مشایخ را در مقدمه منطق الطیر برمی‌شمارد: (۱۳۹۳: ۶۹-۶۴)

شغل وی با توجه به نام شاعری‌اش، عطّاری (طبابت قدیم) و از اهل سنت بوده است، ولی گرایش به تشیع و امامان شیعه در آثار مسلم وی دیده می‌شود؛ ضمن اینکه در تمام مثنوی‌های وی، به تکرار در ذمّ تعصّب مذهبی سخن گفته شده است. عطّار به گفته خود از کودکی و به احتمال بسیار زیاد تحت تأثیر پدرش، به عالم عرفان علاقه‌مند بوده است و این علاقه، وی را تا رسیدن به یکی از قله‌های شعر عرفانی فارسی همراهی کرده است.

بستر تاریخی آفرینش آثار عطّار

اشعار عطّار، دستاورد روزگاری پرآشوب است، روزگاری که نیشابور، پس از چندین بار پایمال اقوام مهاجم شدن و در زیر آوار زلزله و قحطی جان دادن، کمی کمر راست کرده، اما در آستانه هجومی بزرگ قرار گرفته است؛ (سال ۶۱۸) هجوم قوم مغول که تاریخ ایران را به دو دوره قبل از حمله مغول و دوره پس از آن تقسیم کرد. اگر قول استاد شفیعی کدکنی را در مورد سال مرگ شیخ نیشابور، یعنی سال ۶۲۷ بپذیریم، برخی از اشعار وی بعد از این حمله خانمان‌سوز سروده شده است.

از نظر تاریخی، دوران زندگی عطّار، از تولد تا مرگ (۵۵۳-۶۲۷ هـ ق) با حکومت ملک‌شاه سلجوقی، سنجر سلجوقی، تکش خوارزمشاه، محمد خوارزمشاه و جلال‌الدین خوارزمشاه و بالاخره استیلای مغول مقارن است. چنان‌که در تاریخ ثبت شده، این دوران پر فراز و نشیب، یکی از دوره‌های پرآشوب ایران و جهان اسلام بوده و خراسان و نیشابور بیش از دیگر نقاط، در معرض دعوای داخلی و خارجی سران قدرت قرار داشته و بی‌عدالتی، ظلم، کشتارهای داخلی و جنگ‌های خارجی، همه و همه بستر اجتماع شیخ نیشابور را آشفته کرده است.

عطّار در این جامعه ظهور می‌کند؛ حمله خانمان‌سوز غزان، غوریان و ترکان ختا، جنگ‌های صلیبی، سستی نظام حکومتی خلفای عباسی و قحطی‌های مکرر هم دردهایی بر درد اجتماع می‌افزاید. عطّار نیشابوری درمان این دردها

را در بیان آن در قالب مثنوی‌های عرفانی خویش می‌داند و شاید شکوفایی عرفان هم نتیجه همین آشفتنگی آفاق است که شاعر را برای سیر در انفس بیشتر ترغیب می‌کند. در جامعه‌ای که نالایقان بر آن حکومت می‌کنند و برای به چنگ آوردن قدرت از هیچ ظلم و زوری، حتی کشتن پدر و فرزند هم نمی‌گذرند، سخن گفتن از عدالت و مردم‌دوستی به راحتی میسر نیست.

یکی از دلایل استفاده بسیار زیاد عطار از داستان عقلای مجانبین در آثار خویش، همین نارضایتی از اوضاع زمانه است. در جامعه‌ای که درگیر بیداد بوده همه اندیشمندان رند و زیرک، از راهی برای بیان عقاید، اندیشه‌ها و انتقادات خود استفاده می‌کنند که آنها را دچار خسران و خذلان نکند. یکی از این راه‌ها، پنهان کردن من واقعی خود در پس نقاب است و چه بهتر که این نقاب، نقاب دیوانه باشد؛ دیوانه‌ای که از حکم شرع و عرف آزاد است.

عطار در چهار مثنوی خود، ۱۴۱ حکایت در مورد دیوانگان و با بازیگری آن‌ها نقل می‌کند که بعضی از دیوانگان وی با نام هستند و بعضی بی‌نام. بسامد حکایت دیوانگان در آثار عطار بسیار متفاوت است. کمترین حکایت دیوانگان در *منطق‌الطیر*، ۱۲ مورد بوده و در *الهی‌نامه* نیز ۳۰ مورد از حکایت‌های دیوانگان آمده است. در *اسرارنامه* ۱۸ مورد و در *مصیبت‌نامه* ۸۱ مورد که بیشترین بسامد نقل حکایت دیوانگان در مثنوی‌های عطار است.

خردمندان بی‌خرد حکایت‌های عطار، منتقدانی هستند که گاهی به جد و گاهی با زبانی طنزآمیز در برابر ظلم و ستم و بی‌عدالتی داد سخن می‌دهند؛ ما در جای دیگر در مورد این حکایت‌ها بیشتر سخن گفته‌ایم.

یکی دیگر از وجوه تأثر عطار، از بافت موقعیتی، زمان و مکانی که در آن زیسته، توجه وی به حکایت‌های مربوط به پادشاهان بوده و از آن میان، سلطان محمود غزنوی بیش از دیگر شاهان مورد توجه عطار است. شاید دلیل این توجه، فقدان پادشاهی چون محمود در زمانه عطار باشد. در نظر عطار، محمود

مظهر قدرت است، با این وجود، پایین‌ترین افراد اجتماع، با او حرف می‌زنند، بر او ایراد می‌گیرند و محمود از سخنان آنان منقلب می‌شود. وی حکایاتی از محمود و ایاز ذکر می‌کند که در همه آن‌ها به عمق ارتباط عاطفی بین سلطان و غلام اشاره می‌شود. گویا از این طریق تعریضی به حاکمان روزگار خود دارد که با بندگان چگونه رفتار کنند.

شاید یک دلیل نگاه مثبت عطار به سلطان محمود، علاوه بر اقتدار و شکوه سلطانی، این باشد که محمود مربوط به روزگار گذشته بوده و از گذشته، همواره به نیکی یاد می‌شود، اما حاکمان سلجوقی با شاعر هم‌عصرند و ظلم و بی‌عدالتی آنان برای شاعر نمایان است. حکایاتی که وی از سنجر بیان می‌کند، بیشتر بیانگر بی‌عدالتی و ظلم و ستم است.

مهم‌ترین مضامین شعر عطار

اگر بخواهیم عصاره شعر عطار را چه در غزلیات و رباعیات و چه در مثنوی‌ها در دو کلمه نشان دهیم، درد و حیرت دو واژه‌ای هستند که بیشترین بسامد را از نظر مضمونی در آثار عطار دارند. عطار بیش از هر چیز دردی را می‌ستاید که تفاوت انسان با دیگر حیوانات را نشان می‌دهد و آن همان درد طلب است. دردی که انسان را به رفتن به سوی خداوند می‌کشاند و در راه عشق به معرفت می‌رساند تا انسان بفهمد که ملکِ الهی مُلکِ استغناست، پس به توحید حق اقرار کند و غرق در حیرتی شود که زبانش از گفتن بماند و گوشش از شنیدن و آن‌گاه به او ببیند و به او بشنود و به او بگوید و به فقر و فنای در دوست برسد. عطار از خداوند این درد را می‌خواهد:

ذره‌ای دردم ده ای درمانِ من زان که بی‌دردت بمیرد جانِ من
کفر کافر را و دین دین‌دار را ذره‌ای دردت دلِ عطار را
(عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۰)

مقدمه * ۱۳

و معتقد است که هرچند عشق مغز کائنات بوده، اما عشق بدون درد، ناتمام است و آنچه موجب برتری انسان بر فرشتگان می‌شود، درد است:

قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی درخورد نیست
(عطار، ۱۳۸۳: ۲۸۵)

حیرت، مضمون دیگری است که در اشعار عطار بسیار دیده می‌شود. در آغاز *اسرارنامه* توصیفی که از انسان در برابر خداوند دارد، مبتنی بر حیرت است و انسان را در شناخت خداوند سرگشته و حیران می‌داند:

همه جان‌ها ز تو حیران بمانده تو با ما در میان جان بمانده
جهان عقل و جان حیران بمانده تو در پرده چنین پنهان بمانده
خداوندا همه سرگشتگانیم مصیبت‌دیده و آغشتگانیم

همچنین در داستان *منطق‌الطیر* که یکی از وادی‌های سلوک را حیرت می‌داند و کار سالک را در این وادی دریغاگویی و حسرت و نیز در پایان این منظومه که در وصف حال خویش، *منطق‌الطیر* را دیوان سرگردانی و مقاماتِ ره حیرانی می‌داند. در منظومه *الهی‌نامه* با افزایش بسامد حکایت عقلای مجانبین که از شخصیت‌های مورد علاقه عطار است این حیرانی را بیشتر نشان می‌دهد و در ابیات پایانی *مصیبت‌نامه* در ذکر دلایل شعر سرودن و پُرگویی خویش، به دیوانگی خود از شراب عشق اشاره می‌کند و تعبیر «لایعقل» را به کار می‌برد:

از ازل چون عشق با جان خوی کرد شورِ عشقم این چنین پُرگوی کرد
از شرابِ عشق چون لایعقلم کی تواند شد خموشی حاصلم
(عطار، ۱۳۸۶: ۴۵۳)

مصیبت‌نامه، غایت سخن عطار است و تعداد زیاد حکایت‌های دیوانگان در این منظومه، نشان می‌دهد عطار گستاخی و آزادگی دیوانگان را بر شریعت و از

شریعت بسیار ارج می‌نهد و بهتر می‌داند. از نظرگاهی دیگر می‌توان سیری در سرایش اشعار عطار را نشان داد و آن حرکت از شریعت به سوی طریقت است که از *اسرارنامه* که نماینده شریعت و دین‌ورزی عطار بوده آغاز می‌شود و با *الهی‌نامه* و *منطق‌الطیر*، سیر سلوک سالک از شریعت به طریقت را نشان می‌دهد و در *مصیبت‌نامه* این سیر رسیدن سالک به حقیقت و فنای در حق را با از خود فانی شدن و کنار گذاشتن عقل می‌بیند. حکایت‌های دیوانگان در این منظومه گویای فنای در حق شدن سالک و بی‌نیازی او از عقل و دنیا و مافیها است. در پایان *مصیبت‌نامه* رها کردن عقل و رسیدن به حیرت را گام آخر سلوک می‌داند:

حق عرفانت آن زمان حاصل شود	کاینچه عقلش خوانده‌ای باطل شود
دردت اول از تفکر می‌رسد	آخرا لأمرت تحیر می‌رسد

(عطار، ۱۳۸۶: ۴۴۵)

مضمون دیگری که در تمام آثار عطار مطرح شده، موضوع *خودشناسی* است. «عطار در هر سه منظومه *الاهی‌نامه*، *مصیبت‌نامه* و *منطق‌الطیر* ما را به نوعی سفر در درون خویش فرامی‌خواند و انسان را مرکز همه کائنات توصیف می‌کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۴) «نتیجه کوشش مرغان در *منطق‌الطیر* دیدار با «من» برتر خویش و بعد روحانی و متعالی خود در هیأت شکوهمند سیمرغ است» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۱۲۷) در *الهی‌نامه* این دیدار با خویش را در داستان بلند و زیبایی سرپاتک هندی نشان می‌دهد و در *مصیبت‌نامه* سالک بعد از طی مراحل مختلف و کمک خواستن از افراد و عناصر مختلف، به جان می‌رسد و می‌فهمد که آنچه در بیرون خویش می‌جسته، در جان او بوده و شناخت خود، دیدار با جان خویش نهایت کمال آدمی است:

رسالک از آیاتِ آفاق، ای عجب
 هر دو عالم عکسِ جان خویش یافت
 هر دو عالم ز پس وز پیش دید
 هر دو عالم در درونِ خویش دید
 رفت با آیاتِ انفس، روز و شب
 وز دو عالم جانِ خود را بیش یافت
 (عطار، ۱۳۸۶: ۴۴۶)

زبان شعر عطار

یکی از مسائلی که در شعر عطار بسیار اهمیت داشته و موجب فردیت شعری وی می‌شود، استفادهٔ شاعر از ویژگی‌های متفاوت در زبان است. یکی از این ویژگی‌ها، استفاده از گویش محلی بوده که همین امر باعث اشتباهات مکرر در استنساخ نسخه‌های اشعار وی شده است. به طوری که خیلی از افرادی که با گویش شاعر آشنا نبوده‌اند برای این که به زعم خود عروض شعر او را درست و یا معنای واژه را اصلاح کنند، کلمات را تغییر داده‌اند. تفصیل این امر را می‌توان در مقدمهٔ استاد شفیعی کدکنی بر *منطق‌الطیر* خواند. در این جا به بیان چند نمونه از این موارد بسنده می‌کنم. مثلاً عطار واژهٔ «گرفت» را با «گفت» قافیه کرده است که باید فعل نخستین را به گویش نیشابوری، «گرفت» خواند:

این سخن نقل است ز اسکندر که گفت
 هر چه گیری معتدل باید گرفت
 (عطار، ۱۳۸۶: ۲۰۱)

یکی دیگر از ویژگی‌های عروضی شعر عطار که احتمالاً تحت تأثیر لهجه بوده، تلفظ کلماتی مانند خواندن، ماندن و راندن بر وزن فاعِلُن است، در صورتی که ما آن را بر وزن فَعْلُن ادا می‌کنیم. (ن. ک. به: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۹۵) مانند:

خلق بی‌سرمایه حیران مانده
 هر یک از نوعی پریشان مانده
 (عطار، ۱۳۸۳: ۳۱۶)

عطار خود به نکته‌ای در مورد اشعارش اشاره می‌کند که هر کس با شعر او آشنا باشد، این نکته را تأیید می‌کند و آن دنیای زبانی خاص عطار است که در

آغاز، ورود به آن دشوار بوده و گریزاننده، اما اگر خواننده با آن خو بگیرد و همراه شود، بیرون آمدن از این دنیا دشوار است:

نظم من خاصیتی دارد عجیب	زان که هر دم بیشتر بخشد نصیب
گر بسی خواندن مُیسّر آیدت	بی‌شکی هر بار خوش‌تر آیدت
زین عروسِ خانگی در خدرِ ناز	جز به تدریجی نیفتد پرده باز

(عطار، ۱۳۸۳: ۴۳۶)

قصه‌گویی عطار

یکی از ویژگی‌های خاص عطار، توجه وی به حکایت و قصه است. وی در آثار منظوم و منثور خود، با در نظر گرفتن حکایت‌های اصلی مثنوی‌ها و حکایت‌های فرعی و همچنین غزل‌هایی که حاکی روایتی داستانی هستند، حدود ۲۰۰۰ حکایت آورده که تعداد بسیار قابل توجهی است. (ن. ک. به: فروزانفر، ۱۳۸۸: ۵۱ و نیز محبتی، ۱۳۹۹: ۷۴۰-۷۳۹) بیشتر این حکایت‌ها، قصه‌های عرفا و صوفیان بوده که در تذکره‌الاولیاء و مثنوی‌های وی آمده است. موضوع دیگری که در حکایت‌های عطار به آن توجه شده، چنان‌که پیش‌تر گفتیم، حکایت دیوانگان است و نیز حکایت پادشاهان در آثار وی بسیار بوده که از این میان حکایت‌های مربوط به محمود غزنوی بیش از دیگر شاهان است. عطار در حکایت‌های خویش تصویری از جامعه خود را نیز به تصویر کشیده و این قصه‌ها از لحاظ جامعه‌شناسی اهمیت زیادی دارند. جز مشایخ تصوف، دیوانگان و پادشاهان، بازاریان، دوره‌گردان، حکیمان، طبیبان و ... از شخصیت‌های قصه‌های عطار هستند. (برای آگاهی از شخصیت‌های اجتماعی مثنوی‌های عطار ن. ک. به: صارمی، ۱۳۸۲)

آثار عطار نه تنها از نظر کمیت قصه‌ها و فراوانی مضامین مطرح در آنها شاخص هستند، بلکه از نظر کیفیت پرداخت قصه‌ها هم بسیار قابل تأمل‌اند. «عطار بی‌تردید بزرگ‌ترین سازنده قصه‌های منظوم عرفانی در ادب فارسی است

که نه فقط از حیث کمیت که از منظر کیفیت معنایی - معنوی و نیز ساخت و بافت هنری قصه‌های عرفانی، سرآمد شاعران فارسی‌زبان است.» (همان: ۷۴۱)

آثار مسلم عطار و ترتیب تاریخی آنها

از زمان زندگی عطار تاکنون آثار بسیار متعددی با نام وی نشر یافته است. حتی استادان بزرگی چون فروزانفر، سعید نفیسی، قزوینی و هلموت ریتز نیز در مورد آثار مسلم شاعر دچار اشتباه شده‌اند و بعضی آثار مجعول را از عطار دانسته‌اند. عطارشناس بزرگ، استاد شفیعی کدکنی با دلایل و اسناد مختلف که شرح آن در مقدمه *مختارنامه* و *منطق الطیر* آمده است، آثار مسلم عطار را همان‌ها می‌داند که خود شاعر در مقدمه *مختارنامه* از آنها نام برده و شامل موارد زیر می‌شود:

۱- *الهی‌نامه (خسروننامه)*؛

۲- *اسرارنامه*؛

۳- *منطق الطیر*؛

۴- *مصیبت‌نامه*؛

۵- *دیوان*؛

۶- *مختارنامه*؛

۷- *تذکرة الأولیاء*.

وی در مورد انتساب *خسروننامه* مجعول به عطار به بسندگی بحث کرده و معتقد است *الهی‌نامه* موجود همان *خسروننامه* ای بوده که عطار از آن یاد می‌کند و با *خسروننامه* ای که به نام عطار بارها منتشر شده و منشأ بسیاری از اشتباهات در مورد زندگی و سبک شاعری او شده، فرق دارد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۹-۳۳ و شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۳۴-۳۳)

در نظر گرفتن نظم دقیق برای آفرینش آثار عطار ممکن نیست، اما با توجه به سخنان شاعر در آغاز *مختارنامه* و دلایلی که استاد شفیعی کدکنی در مقدمه *مختارنامه* و *الهی‌نامه* ذکر کرده، نظم تاریخی پیدایش آثار عطار به همان ترتیبی است که در بالا ذکر شد و در این کتاب، گزیده‌ی مثنوی‌ها به همان ترتیب یعنی *الهی‌نامه*، *اسرارنامه*، *منطق‌الطیر*، *مصیبت‌نامه* آورده شده است. در زیر به معرفی مختصر آثار عطار، می‌پردازم:

تذکره‌الاولیاء

این کتاب تنها اثر منثور عطار بوده که شاعر در آن به بیان احوال ۹۷ تن از عرفا پرداخته است. این کتاب به گفته‌ی دکتر شفیعی کدکنی «در ادبیات منثور عرفانی گُلِ سرسبذِ تمام آثار است. نثری دل‌آویز که هر برگِ آن دیوانِ درخشانی از زیباترین شعرهای منثور جهان است.» (۱۳۸۳: ۳۷) این کتاب دو پاره بوده و بخش اول، به شرح حال ۷۲ تن از عرفا از امام جعفر صادق (ع) تا حسین منصور حلاج اختصاص داشته و بخش دوم که گویا تحریر اولیه‌ی آن به دست خود عطار بوده، اما دیگران هم مطالبی بر آن افزوده‌اند از ذکر ابراهیم خواص آغاز می‌شود و با ذکر امام محمدباقر (ع) پایان می‌پذیرد.

دیوان

این اثر شامل غزلیات و چند قصیده و ترجیع‌بند با حدود ۸۰۰۰ بیت است. غزل عطار در ادامه‌ی غزلیات سنایی و قبل از غزلیات مولانا، از بهترین نمونه‌های غزل عرفانی فارسی است. از مهم‌ترین ویژگی‌های غزل عطار، وحدت تجربه‌ی شعری در آن است؛ همچنین روایی بودن بسیاری از غزلیات بوده که در آن شاعر واقعه‌ای را به صورت داستانی کوتاه بیان می‌کند و این روایت سبب انسجام غزل می‌شود. همچنین برخلاف غزلیات عرفانی دوره‌های بعد که از اصطلاحات خاص تصوف انباشته شده، «برهنگی این

غزل‌ها از اصطلاحات عرفانی»، از دیگر ویژگی غزل عطار است. (ن. ک. به: شفيعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۶۱-۵۷)

مختارنامه

این اثر مجموعه رباعیات عطار بوده که خود شاعر آنها را جمع کرده و در ۵۰ باب تدوین کرده است. عطار بر این کتاب مقدمه‌ای به نثر نوشته که در شناخت آثار مسلم عطار و نیز آشنایی با نثر وی، اهمیت زیادی دارد. رباعیات **مختارنامه** شامل مضامین بسیار متنوعی است؛ از مضامین عارفانه‌ای چون توحید و فنا و حیرت تا مضامین عاشقانه‌ای چون فراق معشوق، صفت چشم و ابروی معشوق و همچنین مضامین قلندری و خمریات. بعضی از رباعیاتی که به نام خیام مشهور است، بر اساس نسخه‌های قدیمی مختارنامه، از عطار هستند و دکتر شفيعی کدکنی ضمن بیان این مطلب، نمونه‌هایی از این رباعیات را در مقدمه مختارنامه نشان داده است. (۱۳۸۶: ۱۶-۱۵)

مثنوی‌های عطار

حجم قابل توجهی از آثار منظوم عطار در قالب مثنوی است که عبارتند از: **الهی‌نامه**، **اسرارنامه**، **منطق‌الطیر** و **مصیبت‌نامه**. در مورد هر کدام از مثنوی‌ها توضیح کوتاهی در زیر آورده‌ام:

الهی‌نامه

نام این منظومه را خود عطار در مقدمه **مختارنامه**، «**خسروننامه**» ذکر می‌کند و بعدها با نام **الهی‌نامه** معروف می‌شود. این دوگانگی نام باعث درآمیختن منظومه‌ای مجعول به نام **گل و هرمز** یا **خسروننامه** با این مثنوی شده و آن کتاب هم از عطار دانسته شده و به نام وی منتشر شده است.

برای آگاهی از کم و کیف این مطلب به مقدمه *الهی نامه* تصحیح استاد شفیع کدکنی مراجعه کنید. (۱۳۸۷: ۶۸-۴۸)

الهی نامه، با ستایش خدا و نعت پیامبر و منقبت خلفای راشدین آغاز می‌شود و سپس معراج پیامبر را وصف می‌کند. متن داستان در ۲۱ مقاله تدوین شده و در خاتمه کتاب، عطار از خود، اندیشه و آرزوهایش سخن می‌گوید و روحیات و خلقیات خود را برای مخاطب شرح می‌دهد.

اما داستان اصلی *الهی نامه*، داستان پادشاهی است که شش پسر بلندهمت و دانا دارد. پدر آن‌ها را فرامی‌خواند و از ایشان که همه عالم و خلیفه‌زاده هستند می‌پرسد: «هریک از شما چه آرزویی دارید تا من با اعتقاداتان آشنا شوم و شما را به مراد دلتان برسانم». هر یک از پسران از آرزوهای خود سخن می‌گویند. پسر اول دختر شاه‌پریان، پسر دوم جادویی، پسر سوم جام جم، پسر چهارم آب حیات، پسر پنجم انگشتر سلیمانی و پسر ششم کیمیا. از نگاه پدر، آرزوها، بسیار پست و حقیر هستند و وی سعی می‌کند بی‌ارزشی آرزوها را برای فرزندان نمایان کند تا آنها هدف والاتری برای خود برگزینند. به همین منظور، پس از این که هر پسری آرزوی خود را می‌گوید، پدر با توضیحات منطقی و بیان داستان و حکایت، سعی در توجیه فرزندان خود دارد. سرانجام هر مناظره، پیروزی پدر و قانع شدن فرزندان است و این‌گونه داستان اصلی به پایان می‌رسد.

در این گزیده تلاش بر آن بوده که ساختار کلی داستان *الهی نامه* حفظ و سه تا از بهترین داستان‌های بلند این مثنوی یعنی داستان زن صالحه، سرپاتک هندی و رابعه بنت کعب نیز در متن با اختصار و حفظ ساختار روایت، ذکر شود.

اسرارنامه

این منظومه با ۳۳۰۷ بیت، کوتاه‌ترین مثنوی عطار است. ساختار و طرح کلی کتاب با سه منظومه دیگر متفاوت بوده و مانند حدیقه سنایی حاوی مقالات عرفانی با ذکر حکایت‌ها و تمثیل‌هاست. سه مثنوی *منطق الطیر*، *مصیبت‌نامه* و *الهی‌نامه*، طرح کلی دارد و حاوی داستانی جامع بوده که شاعر در خلال آن متناسب با هر مبحث، داستان‌ها و حکایات را به شیوه داستان در داستان نقل می‌کند و با بهره‌گیری از حکایت‌های فرعی، نتیجه‌گیری خاص خود را بیان می‌کند، اما در *اسرارنامه* چنین طرحی وجود ندارد و مانند *حدیقه سنایی* و *مخزن الاسرار* نظامی، مطابق با ابواب و فصول خاص تدوین شده و هر فصل و مقاله، حاوی حکایت‌هایی در موضوع مورد بحث است.

اسرارنامه، همچون دیگر مثنوی‌های عطار، ابتدا با حمد الهی آغاز می‌شود، سپس نعت پیامبر و توصیف معراج و در ادامه، شاعر به ستایش خلفای راشدین می‌پردازد. بعد از این مقدمه، طرح اصلی کتاب با بیان مقاله‌ها آغاز می‌شود. در مقاله‌ها، موضوعات مختلف عرفانی مطرح می‌شود و شاعر متناسب با آن از حکایات و تمثیلات بهره می‌برد. در پایان نیز مانند دیگر مثنوی‌ها، از «خود» سخن می‌گوید و تأملات شخصی خود درباره شعر و زندگی را مطرح می‌کند. آخرین حکایت، به بخشی از زندگی شاعر اشاره دارد که مربوط به لحظه مرگ پدرش و دعایی است که پدر و مادرش در حق او می‌کنند و با دعای خیر و طلب آمرزش در حق ایشان، کتاب خود را به پایان می‌رساند.

منطق الطیر

این منظومه، معروف‌ترین اثر عطار بوده که به صورت تمثیلی به بیان مراحل سلوک و طی طریق برای رسیدن به مقصد نهایی، یعنی وصال حق می‌پردازد. پیش از عطار اشخاص دیگری نیز به زبان پرندگان توجه کرده‌اند و *منطق الطیرها*

و رساله‌الطیورهایی همچون منطق‌الطیر سنایی را داریم که قصیده‌ای است که در آن سنایی آواز مرغان مختلف را رمزگشایی می‌کند؛ یا منطق‌الطیر خاقانی که قصیده‌ای در مورد رموز پرندگان است و نظر آنها در مورد گل‌های مختلف را بیان می‌کند؛ رساله‌الطیر ابن‌سینا، رساله‌ای بوده که در آن جماعتی از مرغان به نزد پادشاه خود می‌روند تا بندی که بر پا دارند را باز کند، رساله‌الطیر احمد غزالی که به بیان داستان مرغانی می‌پردازد که در طلب سیمرغ می‌روند تا او را پادشاه خویش کنند و تنها گروهی اندک از آنها به سیمرغ می‌رسند، روضة‌الفریقین، داستان مرغان به روایت ابوالرجاء چاچی بوده و روایت داستان مرغانی می‌پردازد که به طلب سیمرغ می‌روند، رساله‌الطیور منسوب به نجم‌الدین رازی داستان روانه شدن کبوتر دل‌نویسنده به سوی سلیمان در طلب عنقای مغرب بوده و در آن رمزهایی از سخن پرندگان گشوده شده است، کشف‌الأسرار عن حکم الطیور و الأزهار یا رمز زبان پرندگان و گل‌ها از عزالدین مقدسی که از زبان گل‌ها و پرندگان سخنانی را بیان می‌کند. توضیح در مورد این آثار را در مقدمه *منطق‌الطیر* ببینید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۶۲-۱۰۲)

منطق‌الطیور عطار روایتی داستانی از اجتماع مرغانی است که در جستجوی پادشاهی هستند که مظهر کمال باشد. در این میان، هدهد نقش راهنما را ایفا می‌کند و سخن از سیمرغی می‌گوید که در کوه قاف زندگی می‌کند و برای رسیدن به او باید هفت وادی سخت و دشوار را طی کرد تا به وصالش دست یافت. مرغان با شنیدن توصیفات هدهد، مشتاق سفر می‌شوند، اما گروهی از این راه واهمه دارند و با بهانه‌جویی از سفر منصرف می‌شوند. هدهد به هر یک پاسخ مناسبی می‌دهد و آنان را مشتاق سلوک می‌کند. سفر آغاز می‌شود و در هر وادی، گروهی از مرغان از ادامه سفر بازمی‌مانند تا این‌که از این میان فقط سی مرغ به درگاه می‌رسند و در آنجا اثری از سیمرغ نمی‌یابند. افسرده و درمانده می‌شوند. دربان بارگاه سیمرغ از آنها می‌پرسد کیستند و چرا به اینجا آمده‌اند؟

آن‌ها می‌گویند: برای این‌که سیمرغ پادشاه ما باشد. حاجب به آن‌ها می‌گوید: شما باشید یا نه، سیمرغ پادشاه عالم است. آن‌ها با خاکساری درخواست دیدار سیمرغ را مطرح می‌کنند و دربان درگاه، آینه‌ای در مقابل آن‌ها قرار می‌دهد و آن‌ها به این نکته پی می‌برند که سیمرغ همان سی مرغ هستند و این چنین، عطار غایت سخن خود را که خودشناسی همان خداشناسی است، بیان می‌کند.

مصیبت‌نامه

مثنوی دیگر عطار به سبک *منطق‌الطیر و الهی‌نامه* است و شامل داستانی جامع از سفری روحانی است که سالک و قهرمان داستان، برای معرفت حق به همه موجودات هستی، اعم از فرشتگان مقرب درگاه الهی و حمله عرش، لوح محفوظ و قلم، دوزخ و بهشت، آسمان، آفتاب، ماه، عناصر اربعه، جمادات، گیاهان و حیوانات و... می‌رود و از آن‌ها راهنمایی می‌خواهد تا مشکل معرفتی او را حل کنند. هریک از آن‌ها در این خصوص اظهار عجز کرده و او را از یاری‌رسانی ناامید می‌کنند. سالک، درمانده، نزد پیر بازمی‌گردد و پیر جایگاه هریک از آن‌ها را توضیح می‌دهد. در پایان سالک متوجه می‌شود باید در ذات خود معرفت را بجوید و همه تلاش‌های او در این زمینه بیهوده بوده است. وقتی از جان می‌پرسد: «چرا از ابتدا مرا متوجه این امر نکردی و این قدر مرا در دشواری‌های طلب افکندی؟» جان در پاسخ می‌گوید:

گفت تا قدرم بدانم اندکی	زان‌که چون گنجی به دست آرد یکی
گر دهد آن گنج دستش رایگان	ذره‌ای هرگز نداند قدر آن
قدر آن داند اگر گنجی بود	کان به دست آوردنش رنجی بود

(عطار، ۱۳۸۶: ۴۴۰)

عطار *مصیبت‌نامه* را به شیوه مناظره سروده است؛ مناظره بین سالک و پدیده‌ها و گفتگوی سالک با پیر و مرشدی که هدایت آن را عهده دارد. «ساختار داستان، قصه در قصه است. قصه‌های فرعی در *مصیبت‌نامه* از سایر مثنوی‌ها

بیشتر است و یک علت آن این است که این مثنوی از دیگر مثنوی‌هایش طولانی‌تر است» (زرّین کوب، ۱۳۷۸: ۸۵).

نکاتی در مورد این گزیده و اشاره به برخی منابع عطارپژوهی

در سرفصل قدیم دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی (مصوب سال ۱۳۶۶) ذیل «متون نظم ۴» (ص ۲۶ سرفصل) در مورد *منطق‌الطیر* به تدریس «تمام *منطق‌الطیر* با توجه به نکات ادبی آن» اشاره شده و یک سطر توضیح بدین وجه آمده است که: «در این درس تمام *منطق‌الطیر* با توجه به نکات ادبی آن تدریس خواهد شد». البته آنچه در عمل و در پیاده کردن این سرفصل اتفاق افتاده عمدتاً خلاف این موضوع است و در درس‌نامه‌های متعددی که برای این متن - که حجم آن در آخرین تصحیحات انتقادی ۴۷۰۱ (تصحیح دکتر عابدی و دکتر پورنامداریان) تا ۴۷۲۴ (تصحیح دکتر شفیع کدکنی) بیت متغیر است - تدوین شده، عمدتاً بنای کار بر تلخیص متن گذاشته شده و معمولاً کمتر از نیمی از متن گزینش شده است.

در سرفصل‌های تازه دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی (مصوب سال ۱۳۹۱)، محتوای تازه‌ای با عنوان «مثنوی‌های عطار» به جای «*منطق‌الطیر*» در خصوص آثار عطار مصوب شده است و در بیان هدف درس «شناخت احوال، آثار و شیوه شاعری عطار نیشابوری» آمده و در تشریح اجزای سرفصل به ترتیب این موارد درج شده است:

۱. احوال و آثار عطار نیشابوری؛
۲. بررسی شرایط تاریخی و اجتماعی روزگار عطار؛
۳. بررسی عرفان عطار با تکیه بر *منطق‌الطیر*؛
۴. تدریس منتخباتی از مثنوی‌های عطار (الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، اسرارنامه)؛
۵. معرفی و نقد منابع.

انتقادی بر تدوین‌کنندگان سرفصل جدید وارد بوده که ناشی از ساده‌انگاری آنان در مفاد پیشنهادی ذیل منابع اصلی و پژوهشی است: اگرچه در خصوص منابع اصلی، با توجه به انتشار چاپ‌های انتقادی دکتر شفیعی کدکنی از مثنوی‌های عطار (*منطق‌الطیر* ۱۳۸۳، *الهی‌نامه* ۱۳۸۵، *اسرارنامه* ۱۳۸۶، *مصیبت‌نامه* ۱۳۸۶) به نظر می‌رسد انتخاب درست منابع اصلی همین آثار باشد، به اضافه تصحیح قابل تأمل و محققانه دکتر عابدی و دکتر پورنامداریان از *منطق‌الطیر* (چاپ اول، انتشارات سمت، ۱۳۹۰)، اما تنظیم‌کنندگان سرفصل بی‌گمان در معرفی منابع پژوهشی، ساده‌انگارانه عمل کرده‌اند؛ برای مثال از آنجا که دومین عنوان در سرفصل مطالب یادشده، «بررسی شرایط تاریخی و اجتماعی روزگار عطار» است و این موضوع البته حائز اهمیت فراوان نیز هست، جای مهم‌ترین کتابی که مشخصاً در این موضوع منتشر شده، یعنی *سیمای جامعه در آثار عطار* (صارمی، ۱۳۸۲) خالی است؛ و یا حتی روشن نیست که چرا *الهی‌نامه* چاپ هلموت ریتر جزو منابع پژوهشی این سرفصل آمده است، حال آن‌که در این کتاب، جز متن مصحح، مقدمه ۱۴ صفحه‌ای استاد ریتر منحصراً در معرفی نسخ و شیوه تصحیح است. علاوه بر این‌که عجیب به نظر می‌رسد کتاب دوجلدی *مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته در زبان عطار* (صارمی، ۱۳۷۳-۱۳۸۹) در شمار منابع پژوهشی حوزه عطار ذکر نشده باشد. البته مهم‌ترین خلأ در معرفی آثار پژوهشی، قطعاً به تعبیر دکتر شفیعی کدکنی «اثر بی‌مانند» هلموت ریتر (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۳) با نام *دریای جان* است (ریتر، ۱۳۷۴-۱۳۸۷) که «سیری در آراء و احوال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری» بوده و به تعبیر مترجمان این کتاب، «مهم‌ترین و چشم‌گیرترین اثر ریتر [و] حاصل سال‌ها تحقیق و تلاش» وی است.

به همین شکل، نام کتاب محققانه *دیدار با سیمیرغ* (ویرایش دوم ۱۳۸۲) از دکتر تقی پورنامداریان که در بردارنده نه مقاله عمدتاً کلیدی برای درک شعر

عطار بوده نیز در این فهرست خالی است و نیز کتاب *صدای بال سیمرغ* (زرین کوب، ۱۳۷۸) که هرچند در شرایط بیماری استاد دکتر زرین کوب و در دیار غربت نوشته شده، اما به طور ویژه حاوی نکات ارزشمند فراوانی به‌ویژه درباره روزگار عطار است و دانشجویان از رهگذر مطالعه نثر روان و گاه روایت‌گونه نویسنده با برخی مواضع انتقادی او - مثلاً در باب زادگاه عطار یا انتساب *مختارنامه* به وی - آشنا می‌شوند؛ چنان‌که نویسنده فروتنانه اظهار می‌کند که «اگر حاصل پاره‌بی بررسی‌های آن با آنچه دیگران انجام داده‌اند تفاوت دارد امید است در نزد اهل تحقیق مایه برخی ناخرسندی‌ها نشود» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۸).

با توجه به آنچه آمد، یعنی دوگانگی میان سرفصل مصوب جدید و بسیاری از درس‌نامه‌های موجود که تألیف بیشتر آنها پیش از تنظیم سرفصل اخیر است، (برای تفصیل این موضوع ن. ک: مجیدی، ۱۳۹۶) لزوم تدوین درس‌نامه مناسب سرفصل جدید آشکار بوده و این گزیده که حاصل چندین سال تدریس درس منطق الطیر در سرفصل قدیم و مثنوی‌های عطار در سرفصل جدید و خوانش دقیق مثنوی‌های عطار بوده، برای این درس تهیه شده است. در گزینش از مثنوی‌ها، به ویژه مثنوی‌هایی که یک داستان بلند اصلی دارند، تلاش بر این بوده که ساختار داستان اصلی حفظ شود و مهم‌ترین بخش‌های هر مثنوی نیز در گزیده باشد. ضمن این‌که در این گزیده حکایت‌های بلند فرعی در *منطق الطیر و الهی‌نامه* (شیخ صنعان، سرپاتک هندی، زن صالحه، رابعه) که جزء حکایت‌های مشهور مثنوی‌های عطار هستند با تلخیصی محتاطانه آورده شده است. در تعلیقات ضمن بیان معانی واژه‌ها و معنی برخی ابیات، بنا بر ایجاز بوده تا هم دست استاد درس بازتر باشد و هم حجم و به تبع آن قیمت کتاب زیاد نشود؛ البته از آنجا که در تدریس این درس هنوز تأکید بر *منطق الطیر*

مقدمه * ۲۷

است، تعلیقات این مثنوی تفصیل بیشتری دارد. گزینش این مثنوی‌ها از متن مثنوی‌های عطار به تصحیح دکتر شفیعی کدکنی انجام شده است. در اینجا لازم است سپاسگزاری کنم نخست از خداوند کارساز بنده‌نواز که هر آنچه داریم از اوست و دیگر از جناب استاد دکتر شفیعی کدکنی که از سر لطف به این کار شاگرد خویش به دیده تأیید و تشویق نگرستند، نور ایشان مستدام باد و سپاس از بزرگواران انتشارات ارجمند سخن که چاپ و انتشار این اثر را پذیرفتند.

و سپاس از آن خداوند است در آغاز و انجام

فاطمه مجیدی کدکنی

نیشابور مهرماه ۱۴۰۱

الهی نامه

به نام آن که ملکش بی‌زوال است
مفرح‌نامهٔ جان‌هاست نامش
ز نامش پر شکر شد کامِ جان‌ها
اگر بی‌یادِ او بویی است رنگی‌ست
چو ذاتش برتر است از هر چه دانیم ۵

به وصفش عقل صاحبِ نطق لال است
سرِ فهرستِ دیوان‌هاست نامش
ز یادش پر گهر تیغِ زبان‌ها
وگر بی‌نامِ او نامی‌ست ننگی‌ست
چگونه شرحِ آن دادن توانیم

آغاز کتاب

الای مشکِ جان‌بگشای نافه
که روحِ امرِ ربّانی تو داری
جهان، هر دو به هم، یک مشتِ خاکت
همه عالم به کلی بستهٔ تو
عجب مرغی نمی‌دانم که چونی ۱۰
چو نه در آسمان نه در زمینی
تویی شاه و خلیفه جاودانه
پسر هر یک ترا صاحب‌قرانی‌ست
یکی نفس است، در محسوس جایش
که هستی نایبِ دارالخلافة
سریرِ ملکِ روحانی تو داری
فضایِ قدسِ دارالملکِ پاکت
زمین و آسمان پیوستهٔ تو
که از اثبات و نفی ما برونی
کجایی، نزدِ رب‌العالمینی
پسر داری شش و هر یک یگانه
که اندر نهجِ خود هر یک جهانی‌ست
یکی شیطانست در موهوم رایش

۳۰ * مقامات ره حیرانی

۱۵	یکی عقل است، معقولات گوینان یکی فقر است و معدومات خواهد چو این هر شش بفرمان راه یابند چو دایم تا ابد هستی خلیفه سیه پوش خلافت شو چو آدم	یکی علم است معلومات جویان یکی توحید کل یک ذات خواهد حضور جاودان آنگاه یابند ز لطف گشت عالم پر لطیفه سفر در سینه خود کن چو عالم
----	---	--

المقالة الأولى

۲۰	جهان گردیده‌ای گم کرده یاری خبر داد از کسی کان کس خیر داشت همه همت بلند افتاده بودند به هر علمی که باشد در زمانه پدر بنشانده‌اشان یک روز با هم خلیفه زاده‌اید و پادشاهید اگر صد آرزو دارید و گر یک چو از هر یک بدانم اعتقادش به نطق آورد اول یک پسر راز که دارد شاه پریان دختری بکر به زیبایی عقل و لطف جان است اگر این آرزو یابم تمامت کسی را این چنین صاحب جمالی مراد این است و گر اینم نباشد پدر گفتش: زهی شهوت پرستی دل مردی که قید فرج باشد ولی هر زن که او مردانه آمد چنان کان زن که از شوهر جدا شد	سراسیمه دلی آشفته کاری که وقتی یک خلیفه شش پسر داشت ز سر گردن کشی ننهاده بودند همه بودند در هر یک یگانه که هر یک واقفید از علم عالم شما هر یک ز عالم می چه خواهید؟ مرا فی الجمله برگوید هر یک بسازم کار هر یک بر مرادش که اصل است از بزرگان سرافراز که نتوان کرد مثلش دیگری ذکر نکوروی زمین و آسمان است مرادم بس بود این تا قیامت ورای این کجا جوید کمالی؟ بجز دیوانگی دینم نباشد که از شهوت پرستی مست مستی همه نقد وجودش خرج باشد از این شهوت به کل بیگانه آمد سر مردان درگاه خدا شد
۲۵		
۳۰		
۳۵		

حکایت

زنی بوده‌ست با حسن و جمالی
 خوشی و خوبی بسیار بودش
 ۴۰ به خوبی در همه عالم علم بود
 فلک از نقش روی او چنان بود
 کسانی کز سخن دُر می‌فشاندند
 مگر شویی که آن زن داشت ناگاه
 یکی که‌تر برادر داشت آن مرد
 ۴۵ وصیت کرد از بهر عیالش
 به حج شد عاقبت چون این سخن گفت
 برای حکم او بنهاد تن را
 پگاهی سوی آن زن رفت یک روز
 دلش از دست رفت و سرنگون شد
 ۵۰ بسی با عقل خود زیر و زیر شد
 چو غالب گشت عشق و شد خرد زود
 به خود خواندش به زور و زرّ و زاری
 بدو گفتا نداری از خدا شرم
 برو توبه گزین و با خدا گرد
 ۵۵ به زن آن مرد گفت این نیست سودت
 وگرنه، روی تا‌بیم از غم تو
 هم‌اکنون در هلاک اندازمت من
 زنش گفت از هلاکت نیست باکم
 مگر ترسید آن مرد بدافعال
 ۶۰ برفت آن شوم و دفعِ خویشتن را

شب و روز از رخ و زلفش مثالی
 صلاح و زهد با آن یار بودش
 ملاحظت داشت شیرینیش هم بود
 که سرگردان چو عشاقش بجان بود
 به نام او را همی «مرحومه» خواندند
 برای حج روانه گشت در راه
 ولیکن بود مردی ناجوانمرد
 که تا تیمار می‌دارد به مالش
 برادر زانچه فرمودش پذیرفت
 بسی تیمارداری کرد زن را
 بدید از پرده روی آن دل‌افروز
 غلط گفتم چه می‌گویم که چون شد
 ولی هر لحظه عشقش گرم‌تر شد
 گشاده کرد با زن کار خود زود
 برون راند آن زن از پیشش به خواری
 برادر را چنین می‌داری آزم؟
 وزین اندیشه فاسد جدا گرد
 مرا خشنود باید کرد زودت
 ترا رسوا کنم، گیرم کم تو
 به کاری سهمناک اندازمت من
 هلاک این جهان به زان هلاکم
 که بر گوید برادر را زن آن حال
 به زر بگرفت حالی چار تن را

۳۲ * مقامات ره حیرانی

- ۶۵ که تا دادند آن شومان گواهی
 چو قاضی را قبول افتاد کارش
 ببردندش به صحرا بر سر راه
 چو سنگ بی‌عدد بر زن روان شد
 برای عبرتِ خلقِ جهانش
- ۷۰ چو شب بگذشت و روز افتاد آغاز
 به زاری و نزاری ناله می‌کرد
 یک اعرابی بر اُشتر صبح‌گاهی
 شنود آن ناله و بی‌خویشتن شد
 پرسیدش که ای زن کیستی تو؟
 زنش گفتا که من بیمار و زارم
 نشاندش بر شتر بُردش به تعجیل
 تعهد کرد بسیاری شب و روز
 دگر ره دلبریش آغاز افتاد
- ۷۵ دگر ره تازه شد گلنارِ رویش
 عرابی چون جمالِ او چنان دید
 ز عشقِ روی او بی‌خویشتن شد
 به زن گفتا که «شَو جُفَتِ حلالم
 زنش گفتا «مرا چون شوی باشد
 چو از حد درگذشت آن مهربانی
- ۸۰ زنش گفت ای ز دین پیچیده سر تو
 مرا از بهر حق بیمار بُردی
 که چون این را اجابت می‌نکردم
 اگر پاره کنی صدباره شخصم
 برو از بهر یک شهوت که رانی
- ۸۵ که کرده‌ست از زنا این زن تباهی
 معین کرد، حالی، سنگسارش
 روان کردند سنگ از چارسوگاه
 گمان افتادشان کز زن روان شد
 رها کردند آنجا هم‌چنانش
 زن آمد وقتِ صبح اندک بخود باز
 ز نرگس ارغوان پُر ژاله می‌کرد
 مگر آن روز می‌آمد ز راهی
 فرود آمد ز اُشتر پیش زن شد
 که همچون مرده‌ای می‌زیستی تو
 عرابی گفت من تیمار دارم
 به سوی خانۀ خود کرد تحویل
 که تا با حالِ خود آمد آن دل‌افروز
 ز سر در، همدم و همراز افتاد
 ز سر در حلقه زد زَنارِ مویش
 به خونِ خویش حکمِ او روان دید
 ز دردش پیرهن در سر کفن شد
 که مُردم، زنده گردان از وصالم»
 چگونه شوی دیگر روی باشد؟»
 به خود خواند آخر آن زن را نهانی
 نمی‌ترسی ز خشمِ دادگر تو؟
 کنون فرمانِ دیوِ خوار بُردی
 بسی دیدم بلا و سنگ خوردم
 نیاید در تنِ پاکیزه نقصم
 مخر جان را عذابِ جاودانی

الهی نامه * ۳۳

گرفت آن مردِ اعرابیش خواهر
 که کارِ دیو بود آن پیشه کردن
 درآمد آن سیه ناگه ز راهی
 بشوریدش دل و جان، تن فرو داد
 ولیکن می‌نشد آن آرزو راست
 چرا با من، به هم بودن نخواهی
 که از من خواجه‌ تو این بسی خواست
 کجا یابی تو آخر ای سیه روی!
 ز من نرهی تو تا نرّهانی‌ام باز
 که حالی زین وثاق آواره گردی»
 که نندیشم اگر قسمم هلاک است»
 ز مهرِ او چنان بوده چنین شد
 زنِ خواجه یکی طفل نکو داشت
 پس آنگه برد آن خونین کتاره
 که یعنی خون زنِ نامهربان کرد
 ز بهرِ شیر دادن گشته بیدار
 برآورد از دل پسر درد آواز
 دو گیسو را بریده بر میان بست
 چنین بیچاره را بی‌جان که کرده‌ست
 برون آمد یکی خونین کتاره
 بگشت این ناجوانمرد آن چنان زار
 نه چندان زد که بتوان گفت آن را
 چه بد کردم به جای تو من آخر؟
 نترسی تو ز خونِ بی‌گناهی؟»
 خدایت ای برادرِ عقل از آن داد،

ز صدقِ آن زن پاکیزه‌گوهر
 پشیمان گشت از آن اندیشه کردن
 غلامی داشت اعرابی سیاهی
 چو دید او روی زن دل را بدو داد
 دلش را وصل آن زن آرزو خاست
 به زن گفتا «شبم من، تو چو ماهی
 زنش گفت «این نگرودد هرگزت راست
 چو او وصلم نیافت آنگاه مه‌روی
 غلامش گفت «می‌گردانیم باز
 وگرنه حیلتی سازم به مردی
 زنش گفت «آنچه خواهی کن چه باک است
 غلام از وی به غایت خشمگین شد
 شبی برخاست از کینی که او داشت
 بگشت آن طفل را در گاهواره
 به زیرِ بالش آن زن نهان کرد
 سحرگه مادرِ آن کُشته زار
 بدید آن طفل را بریده سر باز
 فغانی و خروشی در جهان بست
 طلب کردند تا خود آن که کرده‌ست؟
 ز زیرِ بالش زن آشکاره
 همه گفتند زن کرده‌ست این کار
 غلام و مادر طفل آن جوان را
 عرابی آمد و گفت «ای زن آخر
 که کشتی کودکی را همچو ماهی
 زنش گفت «این که در عالم نشان داد

۹۰

۹۵

۱۰۰

۱۰۵

۱۱۰